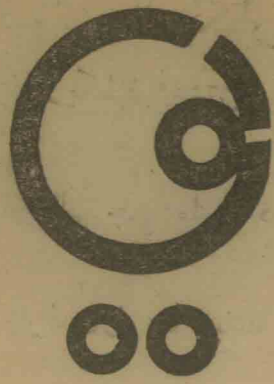


محل اداره
تهران - لاله زار
پاساژ روزاق هفتش
آدرس تلگرافی: تهران
روزنامه یویو

یویو

قیمت:
اشترک سالیانه
برای عموم ۳۵۰ ریال
برای محصلین ۱۶۰ ریال
تک شماره ۳ ریال
از درج آگهی
فعلا معذور است



شماره تلفن:
اداره ۷۱۱۴
مترال مدر ۴۴۸۸

صاحب امتیاز و مدیر
مسئول و سردبیر
عماد عصار

سیدضیاءالدین مرد شجاعی است - سیدضیاءالدین آدم انگلیسهانست «رجوع شود. صفحه ۴»



سرقه از قانی

عید آمد و آفاق پر از برك و نوا کرد
گوش و کالا کرد و گشتند موافق
دکتر چو گرفت عینک از سید طب
تا رفت فداکار بجنگه بر آ توده
میخواست که اقبال شود منکر د کتر
در مجلس ما تیب مخالف بموافق
بر حسب و بخندید و یک رای موافق
تصویب نمودند همه سابقه‌ی هم

مرغان بهارستان را نغمه سرا کرد
تا نطق ضیاء مثل یکی بم صد کرد
خندید و بنوعی دگر اظهار صف کرد
جنگید ولی جان و تن خویش فدا کرد
تیمور هیو نجی شد و اقبالو رضا کرد
هر وعده که شب داد سر صبح وفا کرد
گفتا که بخوبان نتوان چون و چرا کرد
گفتند که بسایند بخدا، شکر خدا کرد



زنک نقاشی

بچه ها! کاریکاتور هفته گذشته کاملا شبیه
پیرلوال بود که بقیه خودش مشغول خدمت
بفرانسه است. حالا ببینیم کاریکاتور این هفته را
از چاقی کردن و مدالهایش شناسید یا خیر



زنک خربت

آقایان نمایندگان اقرار نمیکنند
جناب آقای سهیلی! نا، سرگشاده شما را که
مبارت از شش موضوع بود در روزنامه اطلاعات
زیارت کردم و نسبت به پنج موضوع آن که همه
اش حرف حسابی بود علاوه بر آنکه اعتراضی
ندارم تصدیق میکنم که هم خوب نوشته اید هم
خوب استدلال کرده اید اما در باره يك موضوع
آن در قسمت دوم آنجا که نوشته اید: از کلیه
آمایان نمایندگان مجلس شورای ملی خواهش
میکنم اگر از بابت انتخابات دیناری باینجناب
داده باشند بدون ملاحظه اظهار کنند اعتراض دارم
شما یا واقعا ملتفت نشده اید و نوشته اید
«یا خودتان را بملتفت نشدن زده اید و الا چطور
مسکن است اگر یکی از نمایندگان بولی داده
باشد حالا بیاید و اقرار کنه که پول داده تا با
این افراد هم وکالت خودش را ازین ببرد و هم
خودش را لکه دار کنه.

به قیده بنده خوب بود مینوشتید بین آقایان منتظر
الوکاله‌ها اگر کسی بن بول داده وو کیل نشده
بیاید بگوید
آقای سهیلی! اگر راستش را میخواهید
اگر آنرا هم مینوشتید خوشمزه هامیگفتند: منطبق
غلط است زیرا هر کس بول داده کیل شده است.
در هر حال بنظر بنده قسمت دوم نامه شما
بی مورد بود و باقی خوب

کافر بگردم نمیرسه

دوس چهارم: پدر من نماز شب میخواند و
اغلب سحرها از گریه و صدای الفو، الفو، الفو،
او از خواب بیدار میشد، صبح ها بتقلید آن
مرحوم وضو گرفته نماز میخواندم و حالا کافر
هم بگردم نمیرسد پس وای بهال بچه‌هایی که در
دوره طفولیت يك بار هم نماز خواندن پدر و مادر
را ندیده باشند و بموض ناظر هزار جور اعمال
خلاف عقل و اخلاق باشند. پسر هشت ساله من
تخته نرد را خوب بازی میکند زیرا اغلب بازی
عمویش را دیده. آهای چه‌ها! حالا که اینطور
است. حالا که زمانه بر گشته میادا از زرگرها
تقلید کنید. اگر سعادت و خوشبختی میخواهید می
کنید کتاب بخوانید فقط کتاب شمارانجات خواهد داد

بقیه پیشنهاد یویو

و بی طمع هستند) جمع کنید. کیسبونی بکنید
و درباره نظام وظیفه تصمیمی بگیرید. بنشینید
صحبت کنید، ببینید آیا مانظام وظیفه لازم داریم
یا نه و اگر لازم داریم لایه برای جنگیدن بسا
دولت های همسایه است والا اگر دولت های
همسایه با ما دوست و متفق باشند نظام وظیفه
لازم نیست... در هر صورت بنده چون نمیخواهم
وقت جناب عالی را که باید صرف کارهای مهم
وزارت جنگ بشود بگیرم تمنا دارم هم‌طور که عرض
کردم بنشینید و مشورت کنید ببینید اگر نظام
وظیفه لازم نداریم يك فکری برای دهائی های
بیچاره که وقتی دعوت میشوند زندگی آنها از هم
متلاشی میشود بفرمایید.

زنک ادبیات خارجی

عشق!
عشق مثل گدای چلافی نیست که يك گوشه
بنشیند و دستش را پیش این و آن دراز کند،
عشق همه جا می‌گردد و میکروب آوارگی می
باشد، عشق همه جا می‌گردد و پسران و دختران
چوان را مسموم میکند.

زنک حساب
جدول ضرب یاد بگیرد تا خوب
پیانو بزنید.
اگر بر دم بگویم: خواندن بیاموزید تا
دروغ نکوید. نوشتن بیاموزید تا دروغ نکنید.
حساب یاد بگیرید تا خیانت کار نشوید مثل این
است که گفته باشیم جدول ضرب یاد بگیرید تا
خوب پیانو بزنید

گیوتین از یکطرف چوب دار از یکطرف

کار و بار از یکطرف، عشق یار از یکطرف
 پشت میز از یکطرف، لاله زار از یکطرف
 رفته از اقلیم جسم، مانده در کتب عدم
 عدل و داد از یکطرف، ننگ و عار از یکطرف
 کار ما زار است زار، تا که باشد تسوی کار
 مختلس از یکطرف، مستشار از یکطرف
 رزق ما را بر ملا، می کشند از دست ما
 محتکر از یکطرف، همجواری از یکطرف
 کرده در این گیر و دار، ترخها یک بر هزار
 ارشاد از یک طرف، احتکار از یکطرف
 بر سر جمعی خفنک، کشمکش دارند و جنگ
 پارلمان از یکطرف، شهریار از یکطرف
 کار کشور یک بیک، هست بادوز و کلک
 طاهری از یکطرف، اعتبار از یک طرف
 بوده از عهدی بعید، بهر هر قفلی کلید
 پر روئی از یکطرف، پشت کار از یکطرف
 نصب هر جا چون مترس، دکتري ناخوانده درس
 بی حیا از یکطرف، عیب دار از یکطرف
 از زمان شه رضا کرد ما را بی نوا
 مالیات از یک طرف، انحصار از یکطرف
 ظلم و کین از یکطرف، قحط دین از یکطرف
 انقیاد از یکطرف، انضجار از یک طرف
 ارتش شاهنشاهی، بود گسردویی تهی
 ادعا از یکطرف، اشتها از یکطرف
 چونکه آمد وقت جنگ، نفله شد توپ و تفنگ
 الفیات از یک طرف، الفجار از یک طرف
 در دموکراسی زدست، قوت شهرت و هست
 هرج و مرج از یکطرف، گیر و دار از یکطرف
 پهلوی بیدار بود، دایما در کار بود
 شهریان از یکطرف، شهر دار از یک طرف
 گشته اکنون کارشان، دشمنی با این و آن
 با ضیاء از یکطرف، با بهار از یک طرف
 سفله با این دستگاه چشم کی پوشد ز جاه
 عیش و نوش از یکطرف، اقتدار از یک طرف
 لذت دیکتاتوری، هست همچون پر خوری
 امتلا از یک طرف، انفجار از یک طرف



مجلس شورای محصلین دبیرستان بهارستان

دوازدهمین جلسه شورای محصلین پنجشنبه دقیقه قبل از ظهر تشکیل شد و یکساعت و نیم بعد از ظهر خاتمه یافت یعنی در حدود دو ساعت و نیم چه یعنی که متجاوز از دو ساعت و پنججاه نفر (باتمامشای) بود نشستند و گفتند و برخاستند.
 جلسه دوازدهم دو ساعت و نیم طول کشید و خلاصه آنچه در این مدت گفته شد عبارت از پنج موضوع بود
 اول ادله گسیبون در ارجح باراء دبستان لوانان زیر پا گذاشتند و خیال آقای مدیر بسا باشل را برای دو سال راحت کردند.
 در عرض خیال آقای تهرانی و خیال عدم زیادی از رفقا و طرفداران آقای تهرانی هم جمع شد.

قسمت دوم مربوط به سن مبارک آقای فیروز آبادی بود که گریزش بصحرائ کسربلا یعنی مریشخانه فیروز آبادی خورد و رونود خیر اندیش گریه را در حجله کشند یعنی غیر مستقیم ثابت کردند که آقای فیروز آبادی بهیچ قیمتی حاضر نیست مریشخانه را وقف کند و میگوید متعلق بدعا گو است.
 قسمت سوم تصویب اعتبار نامه نه نفر از وکلای مرکز دبیرستان بود که بخیر و خوشی گذشت قسمت چهارم دهن کچی باعتبار نامه آقای فریور بود و این دهن کچی درست جواب دهن کچی ای بود که آقای فریور در دو جلسه قبل به آقای سیف پور فاطمی کرده بود.

قسمت پنجم که از تمام قسمت هامهمتر است گذراندن وقت بخوشی و خرمی بود بدون اینکه از دماغ احدی حتی یک قطره آب هم بیاید سیزدهمین جلسه هم یکساعت و سه ربع پیش از ظهر روز پانزدهم تشکیل شد

بقیه در صفحه ۳

زانتخابات جفنک، گشته مجلس رنگ رنگ کهنه رندان یکطرف، تازه کار از یک طرف کرد باید نصب زود، بهر تمبیه رونود گیوتین از یکطرف، چوب دار از یک طرف گشت باید دادخواه ساخت چندین دادگاه داد رس از یکطرف، دادیار از یک طرف بیست ساله بازخواست، رجه باید کرد و راست رشوه، از یک طرف، رشوه خوار از یکطرف
مستشار الشعرا



خواب آشفته

کتاب سر نوشت

سر شب بود بامادر بچه ها راجع به بخت و اقبال صحبت میکردیم تا رسید بانجا که گفت: بخت و اقبال مردم بسته به پیشانی و سر نوشت آنهاست، قدما عقیده دارند که سر نوشت هر کس قبل از خلقش معلوم است و در کتابی نوشته شده. شام مفصلی خوردم و خوابیدم، قبل از اینکه کاملاً خوابم برود بفرمهای مادر بچه ها و کتاب سر نوشت فکر میکردم، فکر میکردم کساش وسیله ای بدست میآید یا علمی اختراع میکردند که میشد سر نوشت اشخاص را خواند، در این فکر بودم که خوابم برد.

خواب دیدم بال در آورده ام و در آسمانها پرواز میکنم، پرواز میکردم تا با آسمان هفتم رسیدم، آنجا پشت برده هر جمعی را دیدم همه قلم های آتشین بدست گرفته و در کتابی مشغول چیز نوشتن هستند از حاج پرسیدم اینجا کجاست و این اشخاص کیانند و چه میکنند؟ گفت اینجا شبهه انجمن سر نوشت نویسان است، گفتیم: اگر ممکن است بیشتر توضیح بدهید گفت: سر نوشت بشر در آسمان هفتم نوشته میشود و سر نوشت هر ملتی را انجمنی از خاصان مینویسند اینجا که تو می بینی و اینها که تو می بینی و اینها که تو نگاه میکنی مامورینی هستند. کس سر نوشت مملکت سیروس را می نویسند گفتیم: از قراری که من شنیده ام سر نوشت هر کس قبل از تولدش نوشته میشود اگر اینطور است مملکت سیروس شش هزار سال از عمرش میگذرد چطور حالا سر نوشت آنرا مینویسند؟ گفت همانطور که بتو گفته اند سر نوشت اولیه قبل از نوشته شده ولی چونت دوره ها در تغییر و تبدیل است.

لذا سر نوشت هر دوره را قبل از آن دوره مینویسند و بنابراین اینها که تو مبینی، مشغول نوشتن سر نوشت دوره دموکراسی هستند، گفتیم اینها که مشغول نوشتن سر نوشت ما هستند اهل زمینند یا اهل آسمان؟ اهل جهنمند یا اهل بهشت گفت: جواب این سؤال را خودتان بهتر میدانید زیرا اگر خوب باینها نگاه کنید اگر همه آنها را شناسید لابد بیشتر آنها را خواهید شناخت، حرفش تمام نشده بود که لای پرده را عقب زد و بن گفت خوب نگاه کن، بکمر تبه دیدم پشت دست کاه شهر فرنگی نشسته ام و از ذره بین دارم نگاه میکنم و صاحب شهر فرنگ هم با آهنگ مخصوص میگوید با با با جان من خوب تماشا کن آنکه طرف دست راست نشسته و یک سیگار برگی لای دندانش گرفته مستر چرچیل است و دارد بادوست عزیزش مستر روزولت صحبت میکند با با جان من خوب تماشا کن. اینجا شهر شهر فرنگ است آنکه آن بالا روی صندلی دسته دار تکیه کرده و ستاره سرخی بالای سرش میدرخشد تماشا کن آن پارتیزانهای پای آنها. با با جان من خوب تماشا کن اینها آتش بیارند اینها که مبینی همه دست

زندگ عروش

معلم - آهای آشفته! توهفته گذشته گفتی که يك شمر در مدح خودت ساخته ای بخوان، بینم آشفته - آقا ما اشتباه کردیم شمر ما در مدح خودمون نیست يك با بومی داریم برای با بومون شمر ساخته ایم

معلم - آدم قحط بود که برای یابوت شعر گفتی بخوان به بینم بنظرم با زسرت از قاتی است آشفته - بله آقا میخوونیم بشرطی ما را مسخره نکنید ای یابوی سیاه من ای اسب تیز کام تا چند بند آخری آخر برون خرام گاه خسان چه میخوری ای یابوی بلید بار خران چه میبری ای اسب تیز کام دور گذشته خوی گرفتنی شای و نوش

و ندر طویله خوردی و خفتی علی الدوام هر شام بوده کاه و جوتو در آحورت هر روز شسته بال و دم ت را با احترام ای یابوی سیاه من آخر حمیتی ز اصطلبل سر بر آرزو ششیر از نیام بیرون شو از طویله که هنگام باورست ورته که روزگار کشد از تو انتقام از ستم سخت خویش بجنیان همی زمین شیهه بکش که تا بپرد شیر در کتاف تا چند در طویله بی کاه و یونجه ای تا چند بند آخری آخر برون خرام

معلم - آشفته! تو واقعا دیوانه شده ای. آدم عاقل که اینطور با پوش حرف نمیزنه. اگر حرف داری بادم ها بزنی اگر مطلبی داری بادم ها بگو و الا یابو که حرف سرش نیست

آشفته - آقا! مکه مرحوم قاتی هم دیوانه بوده؟ اگه دیوانه نبوده او چرا مثل ما با یابوش حرف میزده، ما هم از قاتی سرت گرفتیم معلم - احمق! قاتی چه ربطی بتو داره او بدر میگفته که دیوار گوش بکنه آشفته - آقا ما هم بدر گفتیم که پنجره گوش بکنه

بسیه ایستاده اند اینها مامور اجراء احکامند. با با جان من خوب تماشا کن. بهر کدام اینها هر دستوری داده شود فوراً و بدون لاو نم اجرا میکنند با با جان من خوب تماشا کن. هر کدام از اینها ماموریت خاصی دارند و بعد از آنکه ماموریت خود را انجام دادند کنار میروند با با جان من خوب تماشا کن. اینجا شهر شهر فرنگ است. بکمر تبه دیدم پرده افتاد و جبهه تاریک شد دیدم جلوی پرده حریر ایستاده ام و از لای پرده مشغول تماشا کردن هستم. دیدم چند نفر نشسته اند و مشغول چیز نوشتن هستند، حاج را دیدم که دست از پرده برداشت و گفت حالا میری یا باز مطلبی داری گفتیم: من باین زودی بر نمیگردم و باید بروم کتاب سر نوشت را ببینم و آنچه در آن مینویسند بخوانم. گفت این کار حالا ممکن نیست برو قدری در آسمانها گردش کن وقتی آنها خوابیدند. بیا تا کتاب سر نوشت را بتو نشان بدهم.

اگر از آسمان پائین نیفتم و اگر از خواب بیدار نشدم و اگر حاج کذاشت کتاب را بخوانم در شماره بعد آنچه دیده ام خواهم نوشت.

مزل

ماشق از بی بول باشد کو بیرمه
 دست در جیب تپی هرگز نیرمه
 خوشگل بی بول زشت است و کثیفه
 بولدار زشت چوت بدر منیره
 نان های گندم بسیار اعلا
 داش علی گفته که بیبایه فطیره
 شیر تنها آبه چون مایه نمداره
 لیک اگر مایه بیفزائی بنیره
 هر که بی بول است در انظار مردم
 مفلس و بیچاره و پست و حقیره
 ای خوشا بول و خوشا سرمایه داری
 آدم بی بول را ول کت بیرمه

مقویم یویو

اوضاع کوا کب در هفته گذشته دلالت داشت بر فعالیت های بی نظیر آقای ساعد برای مساعد کردن و کلاجهت گذاشتن کلا بر سر وزارتین جنگ و فرهنگ. گردش چرخهای اتومبیل بیوک برای زیر آب زدن وزراء مفکوک. بالا رفتن موقعیت آقای ملک مدنی و پائین آمدن موقعیت صاحب ماء و منی. وواج بازار کلاه های پوستی و کسادی بازار رفاعت و دوستی. ریخته شدن خون بیچاره ها بناحق و راه رفتن آدم کشها و آدم خور ها با کردن کشیده و شق. تبدیل اسکناس بدلار و فرزانزه دزدهای هوشیار نطق آقای ایدن بمنظور اعلام تشکیل اتحادیه های کوچولو و حاضر شدن لشور برای کشیدن چوب و چاق و چاقو. چرت زدن تریاکی ها وحشیستی ها و تراخی ها و بیدار بودن ورزشکارها و بسکورت های آنور دریاها. و الله اعلم

مجلس شورای محصلین دبیرستان بهارستان

بقیه از صفحه ۳

آقای رفیع تشکر کردند که امروز مجلس زود تشکیل شده معلوم میشود اگر بجای سه بطهر که وقت تعیین شده یکساعت و سه ربع بطهر مجلس تشکیل شود بنظر آقای رفیع زود است و بقدری هم زود است که باید تشکر نمایند در جلسه سیزدهم سه موضوع مهم حیاتی حل شد اول اعتبار نامه آقای فریور تصویب گردید دوم بقیه هیئت تعیین شد سوم مراسم تعلیف بجا آمد

کار های اساسی و تهیمن تکلیف نخست مدیر و رسیدگی با عوردا خلی دبیرستان و ایجاد امنیت صحیح بجلسه های بعد مو کول شد.

در مورد تقسیم خواربار و گرانی روز افزون همه چیز و اختلاف نظر بین طبقات ممتاز و بی تکلیفی مقامات عالی و گرسنگی فقرا و خانه بدوشان وهم چنین در مورد هرج و مرج امور وزارت خانه ها و سکوت مستشار های دبیرستان و بی اعتمادی مردم قرار شد در جلسیات خصوصی خارج از مجلس بین فرد فرد آقایان نمایندگان و مقامات مربوطه بند و بست ها و قول و قرار های بسته شود بهر وسیله ای شده مردم را ساکت نگاه دارند.

اینهم جلسه سیزدهم خدا عاقبت جلسه چهاردهم را بخیر کند

شتر دیدی ندیدی

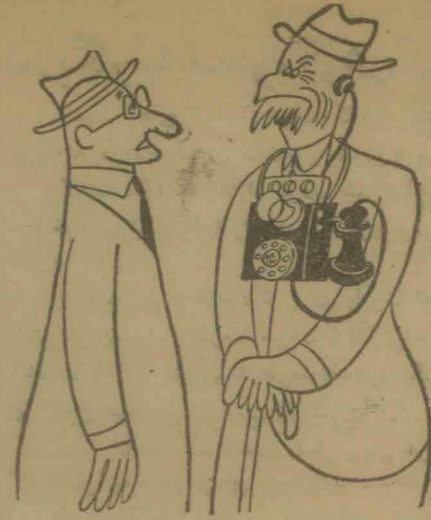
اگر باد صبا آنجا وزیدی
اگر آن پنکی دنیا برو دیدی
به نزد وی اگر یکدم رسیدی
بگو داداش به اقدر چریدی
سر ما روغن و شیره مالیدی
زما بگنر . شتر دیدی ندیدی
بگو ای مستشار عاقل ما
نشد نفع از وجودت حاصل ما
نشد از کار تو - و راضی دل ما
فکردی حل در آخر مشکل ما
بروی بار ما سربار چیدی
زما بگنر شتر دیدی ندیدی
کسی سر در نیارده ز کارات
ز کار تو و کار همظارات
به والله ز کار تو شدم مات
بمگش شیردون وجون لامبات

که خیالی ما به دارو چشم سفیدی
زما بگنر شتر دیدی ندیدی
ترا آورده ایم از بهر خدمت
و تو امید هائمی داشت ملت
نشادی يك ملت را به ذلت
قطکاری که میدیدی تند صورت
سر هر ماه اعلامیه میدی
زما بگنر شتر دیدی ندیدی
پس بار تمنایت کشیدیم
بیجان ناز فراوانت خریدیم
امید از باری یارانت بریدم
ولیکن ، از شا خبری ندیدم
تو که ، از کشور ما خریدیدی
زما بگنر شتر دیدی ندیدی
بیا بشنو برو دنبال کارت
برو یکسر سوی شهر و دیارت
ز تو بشنیدت و از ما اشارت
ببید است اینقدر ما هم جبارت
مگر این بست و بول دادی خریدی
زما بگنر شتر دیدی ندیدی
م - کوتوله

بعلی دل ندارم

تم از غصه جو مولر زونه
اشکم از دیده همی ریزونه
لوشام یکوری آوزونه
بسکی دخلم کم و خرجم خیلیه
بر آگردش بعلی دل ندارم
هرچی میکارم حاصل ندارم
از خودم به دونه منزل ندارم
بسکی دخلم کم و خرجم خیلیه
تو خونه یازده نفر نون خور دارم
هیسه داد و بیداد و فرغرم دارم
کی به آسودگی خواب خوردارم
بسکی دخلم کم و خرجم خیلیه
آرزو دارم کربلا برم
تو آرزویلان بشینم هوا برم
اگه پول داشتم یا شا برم
بسکی دخلم کم و خرجم خیلیه

شرکت چاپخانه تابان



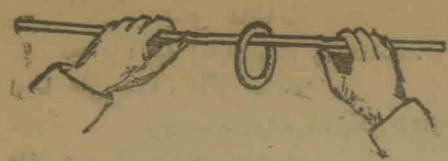
روسیه و ژاپون

- آقا شما با آن آلتی که بسینه خودتان
نصب کرده اید معلوم میشود خیر نگار هستید بنا
براین بفرمائید به بیشم از جنگ چه خبر دارید .
- بله بنده خیر نگار محافل سایه و روشن
دنیاهستم و همه خبرها بکسرش در گوش نده است .
اما چون شما عقلمان کم است و نباید از کم
و کیف اخبار دنیا با اطلاع باشید بنده با ایت
دستگاه خبرها را سبک سنگین می کنم تا هر کدام
باب دندان شما باشد بشما بدم با در نظر گرفتن
این وظیفه حالا هر سوالی دارید بفرمائید تا بنده
بعد از سبک سنگین کردن ، آنچه را که میتوانم
بشا بگویم .
- آقا اینطور که شما میفرمائید علاوه بر
آنکه خبرهای حسابی را بنامی دهید آنچه را هم
که میدید دست کاری و سبک سنگین میکنید در
اینصورت گمان نمیکنم احتیاجی بخبرهای شما
داشته باشم با این حال يك سوال کوچک از شما دارم
- بفرمائید ، اگر سوال شما خیلی سنگین
نیاشد من در حدود وظیفه شما جواب خواهم داد
- بنده میخواهم بپرسم که اگر روسها با
انگلیسها و امریکاییها متحد و متفق و دوست و
صمیمی و رفیق هستند بیطرف بودن روسیه و ژاپن
چه صورتی پیدا میکند مگر در آیین رفاقت دوستان
رفقا دوست و دشمنان رفقا دشمن رفاقتیستند .

- من که قبلا بشما عرض کردم چون شما
عقلتان کم است نباید از کم و کیف قضایا خاصه
قضایای سیاسی مطلع باشید این مسئله که مورد
پرسش شما است خیلی از عقلا را هم منتر
کرده ولی چه باید کرد مادام که سرپوش سیاست
روی يك مسئله ای گذاشته میشود هیچکس حق
ندارد برای کشف آن مسئله جنب و جوش کند .
- بسیار خوب يك سوال دیگر میکنم .
بنده میخواهم بپرسم آلمانها چرا اینطور مرتب
عقب نشینی میکنند .
- بنده که قبلا بشما عرض کردم چون شما
عقلتان کم است نباید از کم و کیف قضایا با خبر
باشید این مسئله که مورد پرسش شما است خیلی
از جهال را هم منتر کرده و آنها خیال میکنند
واقعا باید کاسه ای زیر نیم کاسه باشد و حال آنکه
اینطور که دستگاه خبر گیری بنده اطلاع میدهد
دایلمش خیلی روشن است . روسها قوی شد اند
و آلمانها ضعیف با این دلیل آنها جلو میروند
و اینها عقب . باور نمیکنی صبر کن آخر کار
را تماشا کن .

سید ضیاء الدین
هر د شجاعی است!
سید ضیاء الدین
نوگر انگلیسهاست!

گروهی از مردم صفت خاکشیر را دارند
و بهر مزاجی میسازند . از میان این گروه عده
بسیاری هستند که هر کجا عروسی است و سه دم
میکنند و هر کجا عزا است قهوه بو میدهند و در
هر دو کار یعنی هم در سه دم کردن و هم در
قهوه بودادن تخصص بزرگی دارند .
یکی از دوستان میگفت روز سه شنبه اول
فروردین عده ای از همین جنس مردم با همان
ژاکت و سیلندر که از شرفیانی بسر گشته بودند
بدست بوسی آقای سید ضیاء الدین آمده بودند
از این دوست پرسیدم : عقیده شما در باره سید
چیست ؟
گفت : سید مرد شجاعی است . مرد رشیدی
است ، مسلمان واقعی است ، وطن پرست است
آقدر از سید تمسریف کرد که اگر خود سید
میشنید میگفت مبالغه میکند .
در همان مجلس از دوست دیگرم که اوایل
ورود سید بدیدنش رفته بود پرسیدم : عقیده تو
در باره سید چیست ؟
گفت : سید دیوانه است ، سید نوگر انگلیسها
است . سید ماجراجویی است که میخواهد برای
بیست سال دیگر مملکت ما را بدست دیگری
بسیارد .
این اختلاف نظر فاشش نه تنها بین دو نفر از
دوستان من است بلکه در تهران بهر کجا بروید
بهر کس پرسید و از هر کس عقیده اش را بخواهید
عده ای زنگی زنگند و عده ای رومی رومی عده ای
میخواهند سایه سید را با تیر بزنند و عده ای هم
نسبت بسید بقدری اظهار ارادت میکنند که ببالفه
بیشتر شباهت دارد .
کاش مخالفین و موافقین برای مخالفت و
موافقت خود دلائل صحیحی میداشتند متأسفانه
جز عده ای که صرفاً روی احساسات مخالف یا
موافقت بقیه اشخاصی هستند که از دور و روی
غرض های شخصی اظهار مخالفت و موافقت میکنند
و حال آنکه در این موقع که دنیا پر از خورد و مشغول
است . در این موقع که خانه کوچک ما مجبور است
از سه دسته مهربان خوش خوراك پذیرائی نماید
در این موقع که بیش از هر وقت ما برداشت
کار آرموده و لایق نیاز مندیم وظیفه ما است که
حب و بغض شخصی را کنار گذاشته و اگر می بینیم
مردی بکار مملکت میخورد باید دو دستی دامنش
را بگیریم و برای کتلش سینت بزنیم و بسکس اگر
تشخیص دادیم وجود برادر ما برای مملکت ما
مضر است باید ترک برادری کرده و دستش را از
هر جهت کوتاه کنیم .
باتوجه با آنچه گفتیم اگر ما مملکت خودمان
علاقه مندیم باید بدون اینکه بگذاریم فرصت از
دست برود تکلیف خودمان را باسید روشن کنیم
و تحت تاثیر گفته های خوب و بد اشخاصی که
متکی باغراض شخصی است نرویم .



دو بیتتی

امان از انس بی پیر ای برادر
که میسازد برای طفل مسادر
ز انس است این بساط عشق بازی
که عاشق میبرد در کام اژدر
همه ما ها اسیر انس هستیم
که در دام محبت پای بستیم
محبت زاده انس است جاننا
ز انس است اینکه خواهر میبستیم
ز عادت این بشر غمگین و شاده
بجز عادت بکس قولی ندهاده
که گوشت بره روتو چین نماید
ز عادت ایت بنا را کج نهاده
ز عادت این بشر کارش خرابه
ز عادت دانما در اضطرابه
ز عادت زندگی رودوست دازه
ز عادت روز بر پسا شام خوابه
دلایر ترک این عادات میکوش
گلیبت را بته يك لحظه بردوش
برو در گوشه ای آشفته بشین
بکن عادات خوب و بد فراموش



زنگ قصه

شتره اومد توی چادر

یکی بود یکی نبود ، اختیار مملکت بدست
چند نفر بود . يك حاجی ای داشت میرفت مکه
رسید بوسط بیابون چادر و دستگاهش را پیا
کردند و قرار شد شب آنجا بماند . رعد و برق
و طوفان شد و برف فصلی آمد ، هوا بقدری
سرد شده بود که هر کس توی بیابون بی بالا پوش
مونده بود از سرما خشک شد . حاجی آقا توی
چادرش علو کرده بود داشت دست و پاش را
گرم میکرد دید شترش از شکاف چادر سرش
را توی چادر کرده و گفت : هوا خیلی سرد شده
پوزه من داره بیخ میننده ، اگر اجازه هست
موافقت کنید پوزه من توی چادر باشه ، حاجی
دیده هوا سرده و حق بجانب شتر است اجازه داد .
ده دقیقه بعد شتره گفت :
حاجی آقا چشمم داره بیخ میزنه اگر اجازه
میدید چشمم را هم داخل چادر بگذارم حاجی
اجازه داد . ده دقیقه دیگه باز شتره گفت حاجی
آقا گوشهای من داره از سرما میفته اگر
اجازه بدید بیارم توی چادر حاجی اجازه داد
دقیقه دیگه شتره گفت : حاجی آقا برف آمده ما
قوزک پای من و دست چپم داره از کار میفته اگه
اجازه بدید دست چپم را بیارم توی چادر . حاجی
اجازه داد . دقیقه بعد باز شتره گفت حاجی آقا اگر فردا
میخواهی سوار من بشی باید اجازه بدی باهای من بیاد تو
چادر زیرا برف آمده تا بالای زانوم و اگر
اجازه ندی فردا با نخواهم داشت ، حاجی اجازه
داد . ده دقیقه دیگه شتره گفت شما که انسانیت
و آفاقی کردی بیا و توم کن و اجازه بده دم من
هم بیاید توی چادر حاجی اجازه داد اما وقتی
خوب نگاه کرد دید شتره کم کم آمد توی چادر
و دیگه برای خودش جا باقی نمونه
هوا سرد بود ، برف هم بشدت میبارید ، حاجی مجبور
بود از دو کار يك کار بکنه یا مجبور بود خودش از
چادر بیرون بره یا لازم بود شتره را بیرون کنه
اما شتره که بیرون تیرفت و تازه جای گرم پیدا
کرده بود پس ناچار بود خودش چادر را ترک
کنه و این هم محال بود زیرا هم چادر دیگه نبود
و هم اگه بیرون میرفت از سرما خشک میشد .
بالا رفتیم دوغ بود پایین آمدیم دوغ بود
قصه ما دروغ بود
بچه ها ! هر کس برای ما بنویسد که حاجی
چکار باید بکنه که هم چادرش از دستش نره هم
از سرما خشک نشه و هم شتره را بیرون کنه ، دو
ماه روزنامه یویو مجاناً خواهد داشت

بار یا انحصار باربری

در درس گذشته گفتیم بار سه معنا دارد
یکی بار کافه ، یکی بار بمعنای اجازه یکی هم بار
بمعنای آنچه رادر کاله میریزند و بار الاغ میکنند
یا آنچه را در کامیون میریزند و از شهری بشهر
دیگر میبرند
در درس گذشته راجع بیار کافه ها توضیح
لازم داریم و اینک راجع بار و بار بردن توضیح
میدهم .
بعد از شهر یور ۲۰ و بعد از آنکه مستشار های یکی بعد از
دیگری چه اصلاح خرابیها بکار دعوت شدند جناب
مستر برکل هم برای اصلاح امر باربری عکسور
سوار کار شد و بعد از مدتی که بار خودش را
بست از خدمت مرخص کردید ، (و ایت خود
رویه جدیدی است که هر کس میاید و چند مدت
روی کاری میماند بعد از آنکه بار خودش را
می بندد بسلامتی میرود)
آقای برکل وقتی سرکار بود یکی از شاهکارهایش
اینت بود که بهخواست بنفع چند نفر
مقاطعه کار امر بار بری کشور را انحصار کند
ولی اجل محلتش نداد و پرونده این کار در بار
بری را گدمانده و چون این پرونده یعنی منحصر
کردن خطوط به يك مقاطعة کار نون دونی بسیار
خوبی است هر چند وقت يك بار هر کس سر
کار میاید و بفکر دخل میفند فوراً سراغ پرونده
انحصار خط میرود
از قراری که شنیده میشود این پرونده اخیراً
از زیر گرد و غبار بیرون کشیده شده و باز در
صدد بر آمده اند که قضیه انحصار خطوط را
عملی نمایند
فملا که خطوط منحصر نیست و ماشین
تمام مقاطعه کاران در همه جا کار میکنند وضع
حمل و نقل ما اینطور است که می بینیم (حتی
پست را نمیتوانند از تهران بر شتر ده روزه
برسانند) و آری بوقتی که هر خطی به يك مقاطعة کار

حلقه انگشتر

حلقه باز يك حلقه انگشتر را بوسط چوبی
داخل میکنند بعد دو سر چوب را بدست دو نفر
میدهد و ادعا میکند: بدون اینکه چوب را بشکنند
حلقه را از چوب بیرون میاورد . میدانید چه حلقه
ای سوار میکند ؟ يك دستمال روی حلقه میپیچند ،
وقتی مشغول بیچیدن دستمال میشود حلقه را بچابکی
از زیر دستمال بیرون میکشد و بین کف دست
خود مخفی نگاه میدارد ، آنوقت بکسانی که سر
چوب را گرفته اند میگوید چوب را محکم نگاه
دارید ، بعد با تغییر به یکی از آنها که سر چوب
را بدست گرفته میگوید نمیتوانی محکم نگاه
داری و سر چوب را از دست او میکشید میدهنه
بدست يك نفر دیگر و همین جاست که حلقه را
سوار میکند یعنی وقتی سر چوب را از اولی
میکشید که بدهد بدست دیگری حلقه را از چوب
بیرون میاورد و مردم خیال میکنند حلقه
ز دستمال بیچیده شده بعد قدری مسخرگی
می کند و دستمال را از روی چوب باز می کند
و مردم می بینند که حلقه از چوب بیرون آمده و نیست
و متوجه کف دست حلقه باز نیستند
حلقه باز های دیگری هم هستند که با فویب
دادن پول شمارا که محکم در چوب یا کف دست
خودتان گرفته اید بیرون می کشند . می دانید
آنها چه می کنند ؟ حلقه آنها ز زبان چرب و لایم
و اظهار رفاقت و دوستی است .

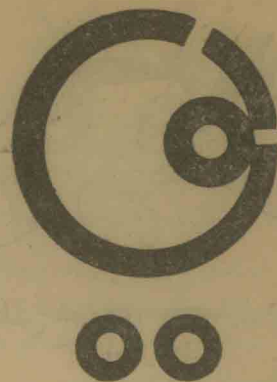
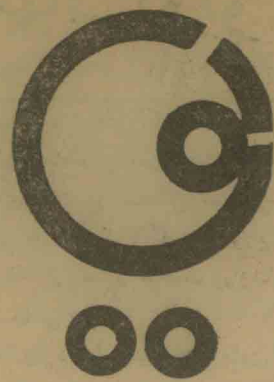
رمالی یویو

همه جا قبل و قال میبینم
همه در اختلال میبینم
دستهای توده و کلا پوستی
با هم اندر جدال میبینم
فقر را میان این زدو خورد
تبله در اشتغال میبینم
عده ای دزد و چانی و کلاش
در بی جرح مال میبینم
خوردن مال مفت و مال یتیم
پیش آنها حلال میبینم
بهر هر کس که بیسواد و کراست
پیش رفقت مجال میبینم
هنرستان خرد . نورالدین - قریشی
سپرده شود آنوقت است که باید خر آورد و باقلا
بار کرد از آقایان مستشاران باربری سؤال میشود
اگر فلان خطرا بیکنفر مقاطعة کار انحصار
دادید و اگر آقای مقاطعة کار یکروز نخواست
بار دولتی را حمل کند و اشکال تراشی کرد شما
چه خواهید کرد .
آیا حساب کرده اید تا بخواهید ماشین های
خطوط دیگر را با آن خط دعوت نماید لاف اول ده
بیست روز وقت می خواهد و در این مدت دم
قاطر زمین خواهد رسید آیا حساب کرده اید که
وقتی خط انحصار شد قیمت و نرخ حمل و نقل بالا
خواهد رفت
شاید انحصار خطوط بنفع دولت باشد و ما
متوجه نباشیم با اینحال بهتر نیست دم خروس را
مخفی کنند تا صدای کسی در نیاید

پوپو

قیمت:
اشترک سالانه
برای عموم ۲۵۰ ریال
برای محصلین ۱۶۰ ریال
تک شماره ۴ ریال
از درج آگهی
فعلا معذور است

سال چهاردهم - شماره هشتم
جمعه هجدهم فروردین ماه ۱۳۳۴
قیمت سه ریال



شماره تلفن:
اداره ۷۱۱۴
مقر مدیر ۴۳۸۸

صاحب امتیاز و مدیر
مسئول و سردبیر
عماد عصار

سال چهاردهم - شماره نهم
جمعه بیست و پنجم فروردین ماه ۱۳۳۴
قیمت سه ریال



پیشنهاد پوپو جناب آقای علاء نمی‌توانند دربار را اداره کنند

خیال میکنم اگر حضور
اعلیحضرت همایونی شریف
شوم بعد از تعظیم عرض
خواهم کرد:

بنده یو و صاحب استعاده دارم
اجازه فرمایید عرایض خود را
(که صرفا متکی به صلاح کشور و
شاه دوستی است) آزادانه عرض
برسانم.

مطالبی که برای مصالح
کشور گفته شود همیشه همه وقت
مورد توجه ماست، آزادانه هر چه
میخواهید بگویید.

اجازه بدهید از دوره بیست
ساله و مابین شاه سابق چیزی نگویم.
پدر شما خوب یابید، مفید
یا مضر هر چه بود رفت
واعلیحضرت، بحکم قانون
پادشاه مملکت ما هستید.

پادشاهی جوان، اروپا دیده،
محبوب.

بسیار خوب مطلبتان را بگویند
بنده میخواهم پیشنهاد کنم:

اگر جناب آقای علاء در بار اختیاری
دارند اعلیحضرت دستور بفرمایند
ایشان از شفلان استعفا
دهند.

چرا ۱۱ برای چه ۱۱
- برای اینکه جناب آقای
علا با اینکه بسیار آدم شریفی
است، نتوانسته اند مثل یک وزیر
دربار واقعی با اعلیحضرت خدمت
کنند. بقیه در صفحه دوم

گو دتای پوپو!

حکم میکنم:

۱- عده زیادی از مردم حق ندارند از خودشان
فکر و اراده ای داشته باشند، آنها بوجب این
حکم مامورند بدهان چند نفر نگاه کنند و هر چه
آن چند نفر گفتند آنها هم کور کورانه اطاعت
نمایند. اگر گفتند زنده باد شاه آنها هم بگویند
زنده باد شاه - اگر بآنها گفتند شاه نباید بکار
ملت دخالت کند آنها هم فریاد بزنند که شاه چه
حق دارد بکار ملت مداخله می کند. اگر گفتند
زنده باد سیدضیاء آنها هم بگویند زنده باد. اگر
گفتند سرده باد آنها هم بگویند سرده باد. مقصود
این است که این عده با حق ندارد خودش تحقیق
کند و حق را از باطل تمیز بدهد.

۲- چون امور تمام وزارت خانه ها برای
همیشه باید مختل باشد هیچ وزیری نباید بیش از
چندماه در یک وزارتخانه بماند. باید نهایت
مراقبت بعمل آید تا بجزری دیده شد وزیری دارد
بکار آشنا می شود فوراً با تغییر کابینه یا عدم اعتماد
یا بوسیله استعفا کلکش کنند.

۳- وزرائی که باجیب خالی می آیند بوجب
این حکم باید باجیب پر برگردند و مقصداری هم
دلار ذخیره نمایند، اگر کسی پیدا شد که این نکته
را امرایات نکرد محکوم به بی عقلی است.

۴- چون وزارت فرهنگ بجای مغز کشور
است زنهان، زنهان مگندارند این مرکز عقلی
رشد کند و اگر وزیری پیدا شد که خواست خوش
خدمتی نماید فوراً باید دهنش را از کار کوتاه
کرد.

بقیه زندگیشان آقای مدیر پوپو

هفت روز از عید میگذرد تازه امروز روزنامه
۲۶ اسفند شما را پست خانه رشت توزیع کرده
اگر برای خاطر ما هم نباشد شما صاحبان روزنامه ها
لااقل برای خودتان بایست خانه مذاکره کنید
و ترتیب صحیحی برای پست بدهید. در زمان شاه شهید
که پست با قاطر برشت میامد زود تر میرسید
اگر ماشین نیست با قاطر بفرستید
رشت درستان تربیت من

میخواهید بدانید بین کسانی که بتمام وزارت
رسیده اند کدامشان از طرف راست این نردبان
و کدامشان از طرف چپ این نردبان بالا رفته اند
دقت کنید ببینید قبل از رسیدن بتمام وزارت چه
سرمایه ای داشته اند و حالا صاحب چه سرمایهای
هستند. باور کنید که برای شناختن مردم هیچ
وسیلهای بهتر از رسیدگی بوزیران دارایی آنها
نیست.



زنگ سیاسی

عشاق میز وزارت

نردبانی که از آن بالا میروند و بتمام
وزارت میرسد مثل نردبانهای نقاشها و رنگ کار
ها دو طرفه است، پله های یک طرف این نردبان
از کلمات و جملاتی که در مقابل آن دو حرف
< بی > نوشته شده تشکیل میشود مثلاً بی کاره
بی عار، بی علاقه بوطن، بی علاقه ببنک نامی.
بی علاقه بحسن شهرت، بی علاقه بخدمات ملی
بی علاقه بوجدان، بی عاطفه، بی رحم و هزاران
کلمات دیگری که در مقابل آن کلمه < بی >
شود قرار داد.

پله های طرف دیگر این نردبان کاملاً مانند
آنطرفش میباشد با یک تفاوت و آن تبدیل حرف
< ی > ب < ا > است مثل: باشرف بی
وجدان. با حیثیت و هزاران کلمات دیگری که
در مقابل آن کلمه < با > شود قرار داد.

اشخاصی که مایلند بمقام وزارت
برسند بحکم اجبار باید از این نردبان
بالا بروند منتها مختارند که از طرف راست
نردبان یعنی پای خود را روی حرف < با >
بگذارند و بالا بروند یا اینکه از طرف چپ
یعنی پای خود را روی حرف < بی > بگذارند و
بالا بروند.

در هر دو صورت عشاق میز وزارت باید
از این نردبان بالا بروند اما یک امداد یعنی
باید دانست که از طرف چپ نردبان بالا رفتن
بسیار سهل تر و آسانتر و بی درد تر است و همین
واسطه عده کسانی که از طرف چپ این نردبان
بالا میروند بمراتب پیش از عده کسانی است که
از طرف راست آن بالا میروند.

مثلاً آقای اللهیار صالح از وزرائی بود که
از طرف راست این نردبان بالا رفت
اگر میخواهید وزرا را بشناسید و اگر



زنگ نقاشی

بچه ها! لابد کار بکار هفته گذشته را شناخته
اید که آقای کورینک فرمانده نیروی هوایی آلمان
بود که مدتی است وعده بیباران انگلستان را
می دهد و معلوم نیست این وعده های تو خالی تا کی
ادامه دارد.

حالا ببینیم کار بکار تور این هفته را میشناسید
یا خیر، بعضی ها عقیده دارند که هیزم جنگ فعلی را این
مرد فراهم کرده و این آتش از کنده او برخاسته

چه عرض کنم!
اتحادیه ممالک کوچک بکجا خواهد کشید؟
چه عرض کنم!
مامورین تشکیل اتحادیه فعالیت می کنند؟
چه عرض کنم!
حیاب الله دری را چرا مجلس رد کرد؟
چه عرض کنم!
آب از سر چشمه گل است؟

چه عرض کنم!
کار ما بکجا خواهد کشید؟ چه عرض کنم!
دربار - سید ضیاء - قوام السلطنه -
دکتر مصدق - حکایت: آب، آتش، باد، خاک
است؟ چه عرض کنم!
ایرو، بادو، مهو خورشید و فلک در کارند
تا بدست ییچاره رادر آورند؟ چه عرض کنم!
دربار با مجلس آشتی کرد؟ چه عرض کنم!
دربار با مجلس قهر نبود، می گویند یک
اختلاف نظر جزئی بود و بعد الله رفع شد.

نامه هنر کی و سوزنا بد بريت مهندس
شاه علانی قریباً منتشر خواهد شد؟ چه عرض کنم
خیر مسلماً منتشر خواهد شد.